

تشدید آپارتاید جنسی

جمهوری اسلامی دامنه‌ی سیاست فاشیستی تبعیض جنسیتی علیه زنان را با محروم ساختن آن‌ها از ادامه تحصیل در بسیاری از رشته‌های دانشگاهی در سال جدید وسعت داده است. آنچه که در مطبوعات رژیم از آن به عنوان تفکیک جنسیتی و تک‌جنسیتی شدن دانشگاه‌ها نام برده می‌شود، در واقعیت یک آپارتاید جنسیست که ابعاد آن صرفاً به جداسازی فیزیکی دانشجویان زن و مرد محدود نمی‌شود، بلکه محروم کردن زنان از تحصیل به عنوان اقدامی در جهت تشدید کلیت تبعیضات سیاسی، اقتصادی، حقوقی و فرهنگیست. آنچه که سیاست رژیم را تشکیل می‌دهد، صرفاً جداسازی نیست، بلکه آن "تفکیک" یا جداسازیست که بر مجموعه‌ای از تبعیض‌های سیاسی، اقتصادی، حقوقی و فرهنگی مبتنیست یعنی آپارتاید جنسی.

بر طبق گزارشات رسمی، در سال تحصیلی ۹۱، پذیرش دختران در ۷۷ رشته تحصیلی ۳۶ دانشگاه متوقف گردید. گرچه این محرومیت تقریباً تمام رشته‌های فنی و مهندسی را دربرمی‌گیرد، اما ابعاد سیاست فاشیستی رژیم و اهداف و نتایج آن وقتی به خوبی آشکار می‌گردد که بدانیم رشته‌های علوم اقتصادی، سیاسی، حقوق، تاریخ و جغرافیا، علوم تربیتی، برنامه‌ریزی شهری و روستایی، روانشناسی، باستان‌شناسی، حسابداری، مدیریت بازرگانی، مدیریت دولتی، شیمی، راهنمایی و مشاوره و حتی زبان و

در صفحه ۳

دست‌های خونین جمهوری اسلامی در زلزله آذربایجان

در صفحه ۱۰

اسلامی در درون ایران پیوسته بر دامنه تضادها می‌افزاید و اکنون حتی توانایی حفظ ظاهر را نیز از دست

شکست های دیپلماتیک پیاپی جمهوری اسلامی

داده است و مثلاً نمی‌داند با "انتخابات" آینده ریاست جمهوری چه باید بکند، در خارج ایران نیز در صحنه‌ی بین‌المللی سوای منازعه هسته‌ای که با قدرت‌های بزرگ دارد با کشورهای دیگر و به ویژه کشورهای منطقه درگیری و تضاد پیدا کرده است.

تضادهای جمهوری اسلامی با ترکیه و عربستان سعودی که با توجه به پیوندهایشان با قدرت‌های بزرگ، قدرت‌های منطقه‌ی خاورمیانه محسوب می‌شوند، اکنون عمدتاً بر محور ضدیت آن‌ها با رژیم در حال احتضار سوریه می‌چرخد. جمهوری اسلامی در دو نشست در این رابطه شکست سختی خورد. اجلاسی که جمهوری اسلامی به نام "دوستان سوریه" روز ۱۹ مرداد در تهران برگزار کرد، از همان ابتدا شکست خورد چرا که بیست و چند کشوری که به دعوت جمهوری اسلامی در آن شرکت کردند به جز

در صفحه ۷

خلاصه ای از اطلاعاتی های سازمان

در صفحه ۹

کودتایی در کار نیست، با یا بدون خونریزی!

فشارهای ناشی از تحریم‌های اقتصادی و سیاسی، بر بستر یک بحران و رکود عمیق و طولانی مدت اقتصادی، رژیم جمهوری اسلامی و کل نظام حاکم را با یک بحران سیاسی جدی روبرو ساخته و اختلاف و کشمکش درون هیئت حاکمه را دامن زده است. شکست مذاکرات دولت جمهوری اسلامی حول و حوش نزاع هسته‌ای، رویدادهای پرشتاب منطقه و سیر تحولات در سوریه، مناسبات خارجی رژیم را نیز بحرانی‌تر ساخته و این پدیده نیز، اختلاف و نزاع باندهای درون حکومت را تشدید نموده است. از زمان شکست اصلاح‌طلبان و کنار گذاشته شدن آن‌ها، یک سر تمام این کشمکش‌ها و اختلافات، احمدی‌نژاد و دار و دسته‌ی وی بوده که با برخورداری از حمایت بی دریغ و بی چون و چرای خامنه‌ای، برنده‌ی تمام منازعات درونی بوده است. با تمرکز احمدی‌نژاد از فرمان خامنه‌ای پیرامون وزیر اطلاعات و ماجرای خانه‌نشینی وی، نه فقط دوران پیروزی‌های بلامانع و پی در پی وی در مشاجرات و اختلافات درونی پایان گرفت و به زیان دار و دسته‌ی وی رقم خورد، بل این منازعه در مقاطعی حتی تا مرحله‌ی عزل رئیس جمهور نیز بالا گرفت. مجادله‌ای که بسته به شرایط و شدت و ضعف بحران سیاسی، گاه اوج، گاه فروود داشته است، اما تا پایان دوره‌ی ریاست جمهوری احمدی‌نژاد ادامه خواهد داشت. از همین نمونه است نزاعی که اخیراً پیرامون تشکیل "ستاد فرا قوه‌ای" و محدود ساختن یا سلب اختیارات احمدی‌نژاد در گرفته است و طرفداران احمدی‌نژاد بر آن نام "کودتای بدون خونریزی" نهاده‌اند. ماجرا از این قرار است که دو تن از

در صفحه ۲

کشتار تابستان ۶۷، نقاب خونین مرگ بر چهره جمهوری اسلامی

در خلوت روشن
با تو گریسته‌ام به خاطر زندگان
و در گورستان تاریک
با تو خوانده‌ام
زیباترین سرود بودن را
زیرا که کشتگان آن سال
عاشق‌ترین زندگان بوده‌اند

احمد شاملو

در صفحه ۵

کودتایی در کار نیست، با یا بدون خونریزی!

وزرای سابق دولت احمدی‌نژاد در نامه‌ای به خامنه‌ای که البته در رسانه‌های عمومی انتشار نیافت، ضمن اشاره به شرایط حساس و بحرانی کشور خواستار آن شدند که "ستاد"ی متشکل از سران سه قوه و "برخی از عقلا" دیگر تشکیل گردد و مدیریت مسایل اجرایی کشور را طی یک سال آینده در دست گیرد. این خبر که در آغاز به صورت شایعه‌ای در محافل سیاسی پخش گردید، نخستین بار توسط روزنامه رسمی دولتی فاش شد. روزنامه "ایران" مورخ دوشنبه ۲۳ مرداد ۹۱ در مقاله مفصلی تحت عنوان "نامه‌پراکنی از جام زهر تا تقلا"ی وزرای معزول" واکنش نسبتاً تندی نسبت به این گونه تلاش‌ها نشان داد. "ایران" در دفاع از احمدی‌نژاد، نامه منوچهر متکی و مصطفی پورمحمدی وزرای معزول احمدی‌نژاد را تلاش برای بحرانی جلوه دادن اوضاع کشور نامید که با "طرح پیشنهادها و راکارهای غیر معمول و فراقانونی" برای حل "بحران فرضی" و از سوی کسانی انجام می‌شود که در همراه کردن افکار عمومی با خویش، شانس ندارند. روزنامه ایران همچنین با اشاره به این که در اوایل مرداد نیز نامه مشابهی از سوی ۹ تن از نمایندگان خطاب به هیئت رئیسه مجلس نوشته شده که در آن نامه نیز، نویسندگان خواستار تشکیل ستاد ویژه‌ای با اختیارات کافی شده‌اند تا بتواند در یک سال باقی مانده از دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، امور کشور را مدیریت کند! تصریح نموده است که نگاشتن چنین نامه‌هایی با هدف "اعمال فشار و به کرسی نشاندن یک خواست غیر قانونی" صورت می‌گیرد. "ایران" با اشاره به تشابه نامه وزرای معزول و نمایندگان مجلس، چنین نتیجه گرفته است که تمام این تلاش‌ها و تصمیمات در "اتاق فکری واحدی" طراحی می‌شود! پیش از آن نیز آل اسحاق رئیس اتاق بازرگانی تهران، ضرورت تشکیل یک "ستاد فرا قوه‌ای" برای اداره امور اقتصادی را پیش کشیده بود. وی در گفتگو با فارس گفته بود: تشکیل یک ستاد فرا قوه‌ای برای مقابله با تحریم‌ها ضروری است. الان بحث حیات و ممات است و دولت هم باید قبول کند و این پیشنهاد را بپذیرد. جریان مقابل اما طرح این مسایل را ارسال پالس‌هایی از داخل برای بحرانی نشان دادن شرایط داخل کشور می‌داند که بهانه‌ای برای افزایش فشارهای خارجی و توجیه این فشارها باشد.

اما واکنش عبدالرضا داوری، عضو هیئت علمی جهاد دانشگاه و از نزدیکان احمدی‌نژاد، از این حدود فراتر و از واکنش روزنامه ایران هم تندتر بود. وی صریح و بی پرده از تلاش مخالفان و رقبای احمدی‌نژاد برای سلب اختیارات رئیس جمهور سخن گفت. آفتاب به نقل از وی نوشت: "طرح و نقشه پیرامون کاهش قدرت دولت و انتقال اختیارات رئیس جمهور و قوه مجریه به یک ستاد فرا قوه‌ای متشکل از سایر قوا از مدت‌ها قبل وجود داشت." داوری این طرح و نقشه رقبای رئیس جمهور را "کودتای خاموش"

علیه احمدی‌نژاد خواند. وی همچنین با طرح این موضوع که کودتاچیان می‌خواهند یک سال زودتر از موعد قانونی، سکان قوه مجریه را به چنگ آورند و ریل دولت یازدهم را نیز از حالا تعیین کنند، طرح و نقشه رقبای احمدی‌نژاد را "کودتای بدون خونریزی" نام نهاد که از روی طرح مظفر بقایی علیه دولت مصدق رونویسی شده است. طرحی که می‌خواست اختیارات مصدق را سلب و آن را به مجلس منتقل کند!

صرف نظر از قیاس بی سمای دولت احمدی‌نژاد با دولت مصدق، اما این نحوه برخورد نشان می‌دهد که باند احمدی‌نژاد تا چه حد از تحركات رقیب برای کنار زدن زودهنگام خویش به وحشت افتاده‌است. همین که زرمه تکذیب نامه وزرای سابق احمدی‌نژاد به خامنه‌ای بلند شد، محسن رضایی در یک برنامه تلویزیونی، نامه دو وزیر سابق احمدی‌نژاد به خامنه‌ای پیرامون تشکیل "ستاد فرا قوه‌ای" که اختیارات زیادی داشته باشد را تأیید کرد. رضایی گفت: "روزنامه‌های طرفدار دولت، در مورد این نامه بزرگنمایی کرده و گفته‌اند رئیس جمهور جایگاهی ندارد که این‌طور نیست." وی اگر چه گفت، رئیس جمهوری می‌تواند در این ستاد فراقوه‌ای باشد و مسئولیت آن را نیز بر عهده بگیرد، اما این توضیح هیچ چیزی را حل نمی‌کرد و طرفداران احمدی‌نژاد این را خوب می‌دانند که نفس تشکیل یک ستاد به اصطلاح فراقوه‌ای ولو آن که رئیس جمهور هم مسئول آن باشد، معنایش چیز دیگری جز محدودیت و سلب اختیارات وی نیست! رئیس جمهور می‌تواند مسئول این ستاد فرا قوه‌ای باشد اما مسئولی که باید تصمیمات و برنامه‌های این ستاد را اجرا کند و نه تصمیمات خود و یا دولت را.

واکنش‌های بعدی طرفین ماجرا نشان می‌دهد که نزاع و کشمکش در این عرصه همچنان ادامه خواهد داشت. کشمکش و نزاعی که فقط برای چنگ‌اندازی بر مناصب، امتیازات و پست‌های سیاسی که اساساً چنگ‌اندازی بر منابع اقتصادی و مالی است. احمدی‌نژاد بر آن است که در مدت باقی مانده دوره ریاست جمهوری‌اش، ضمن تداوم سیاست‌های عوام‌فریبانه پیشین، صدها میلیارد دلار دیگر را به بنگاه‌ها و یا پروژه‌هایی که دولت ایجاد نموده و یا در صدد ایجاد آن است، اختصاص دهد تا در پوشش طرح‌ها و پروژه‌های مختلف، این پول‌های مفت و کلان را در میان اعضای باند خویش بپاشد و بخشش کند. طرح‌ها و پروژه‌هایی که منافع درازمدت این باند را نیز تأمین کند. طرح‌ها و پروژه‌هایی که اگر کلید اجرای آن امروز زده شود، فردا نیز دولت بعدی را به ادامه اجرای آن مجبور و مقید سازد. یکی از طرح‌هایی که در حال حاضر احمدی‌نژاد بر اجرای آن اصرار می‌ورزد، طرح به اصطلاح عمرانی "مهر ماندگار" است که در سفرهای استانی مطرح و توسط دولت تصویب شده است. احمدی‌نژاد مصرأً از دولت خواسته است که این طرح را که ظاهراً مشتمل بر ۹۰۰ پروژه است اجرا و تمام کند. اجرایی شدن این پروژه‌ها که به گفته غلامرضا اسدالهی عضو کمیسیون برنامه و بودجه مجلس بیش از نیمی از آن‌ها نیز اساساً جایی در بودجه نداشته است، نیاز به ۱۷۰ هزار میلیارد تومان دارد. این در حالی است که بودجه عمرانی هر سال به

طور متوسط رقمی حدود ۲۰ هزار میلیارد تومان بوده است و احمدی‌نژاد در این ماه‌های واپسین و ظرف کمتر از یک سال باقی مانده از دوره ریاست جمهوری خود می‌خواهد بیش از مجموعه بودجه عمرانی سال‌های ریاست جمهوری‌اش، بودجه صرف کند! به عبارت دیگر احمدی‌نژاد می‌خواهد در فرصت باقی مانده، پول‌ها را از طریق این پروژه‌ها و در پوشش راه‌اندازی طرح‌های مختلف توأم با عوام‌فریبی، به جیب خود و همپالکی‌های خود سرازیر کند.

اما جناح مقابل و غارتگر دیگر رژیم که رئیس مجلس از سخنگویان و نمایندگان اصلی آن است و متوجه این غارتگری بزرگ شده است و در این غارتگری خود را مغیور یافته است، سنگ لای چرخ دولت می‌گذارد و در برابر احمدی‌نژاد ایستاده است. غلامرضا اسدالهی عضو کمیسیون برنامه و بودجه مجلس، ضمن انتقاد شدید از تخصیص اعتبار و صدها میلیارد دلار به برخی بنگاه‌ها توسط دولت، به صراحت عنوان کرد که مجلس تصمیم گرفته است از فعالیت‌های دولت که "وجاهت قانونی ندارد" جلوگیری به عمل آورد. در همین رابطه لاریجانی رئیس مجلس نیز در نامه‌ای که اواسط مرداد به احمدی‌نژاد نوشت، اختصاص بودجه به برخی از پروژه‌های "مهر ماندگار" را مغایر قانون بودجه خواند. وی همچنین در دو نامه مجزای دیگر به احمدی‌نژاد، دو تصمیم نمایندگان ویژه رئیس جمهور در امور نفت و در خصوص صدور مجوز سرمایه‌گذاری برای شرکت ملی صنایع پتروشیمی و صدور مجوز سرمایه‌گذاری برای شرکت ملی پالایش و پخش فرآورده‌های نفتی را با استناد به "اشکالات قانونی" باطل اعلام کرد!

بدین ترتیب، مجلس، آن‌گاه که ضروریات تمرکز قدرت در دست قوه اجرایی و رئیس جمهور ایجاب می‌کرد، به ناگزیر می‌بایستی همان چیزی را که احمدی‌نژاد می‌گفت تصویب کند و اگر نه عوامل وی در جلوی مجلس تجمع می‌کردند و آن را به تعطیلی و به توپ بستن تهدید می‌کردند، اکنون نه فقط آن‌چه را که احمدی‌نژاد می‌خواهد به تصویب نمی‌رساند، بلکه مصوبه دولت را نیز لغو می‌کند.

این واقعیت بر کسی پوشیده نیست که احمدی‌نژاد، بر بستر شکست اصلاح‌طلبان و پوچ بودن وعده‌های اصلاح‌طلبی روی کار آمد. خامنه‌ای و مجموعه نظام تحت رهبری وی، وقتی که به شکست و ناتوانی اصلاح‌طلبان در تداوم مهار مبارزات توده‌ای پی بردند، احمدی‌نژاد را که فردی ناشناخته و فرمان‌بردار بود بر مردم تحمیل کردند. احمدی‌نژاد نه در انتخابات سال ۸۸ بلکه از همان نخستین دوره انتخابات ریاست جمهوری که با رفسنجانی رقابت می‌کرد قویاً مورد حمایت خامنه‌ای و دار و دسته وابسته به وی قرار داشت. تشدید تضادهای درونی رژیم و ضرورت کنترل بحران‌های داخلی، تمرکز قدرت و گماشتن فردی را در رأس قدرت اجرایی می‌طلبید که فرمان‌بردار و تابع بی چون و چرای رهبر باشد. تمام قدرت باید در دست قوه مجریه متمرکز می‌شد تا رژیم بتواند بر تضادهای درونی خود به منظور مقابله با انواع بحران‌هایی که از داخل و خارج رژیم را احاطه کرده بود، فائق آید. احمدی‌نژاد که با حمایت سپاه، بسیج، دستگاه

تشدید آپارتاید جنسی

ادبیات انگلیسی و مترجمی را نیز در برمی‌گیرد. رئیس دانشگاه اصفهان در گفتگو با سایت دولتی فارس پیرامون حذف زنان از رشته‌های تحصیلی این دانشگاه گفت: در دانشگاه اصفهان رشته‌های، علوم سیاسی، حسابداری، علوم پایه، مدیریت صنعتی، مهندسی برق، مهندسی مکانیک، مهندسی راه‌آهن، مهندسی عمران، مدیریت بازرگانی، مدیریت دولتی، مترجمی زبان انگلیسی، در مجموع ۱۵ رشته تحصیلی تک جنسیتی شده است یا به عبارت صریح‌تر، زنان از تحصیل در این رشته‌ها محروم شده‌اند. این محرومیت در دانشگاه محقق اردبیلی، شامل ۲۴ رشته، در دانشگاه لرستان ۱۸ رشته، در دانشگاه بین‌المللی خمینی ۱۵ رشته است. دانشگاه علامه طباطبایی که سال گذشته حدود ۲۳ رشته‌ی علوم انسانی را در این دانشگاه حذف کرد و جداسازی جنسیتی را به مرحله‌ی اجرا درآورد، امسال نیز از ۱۹ رشته خود، ۹ رشته را تفکیک جنسیتی کرده است.

توأم با محروم کردن دختران از تحصیل در ۷۷ رشته ۳۶ دانشگاه، جداسازی فیزیکی زن و مرد نیز در آن رشته‌هایی که هنوز زنان امکان ادامه‌ی تحصیل دارند، تشدید شده است. علاوه بر این، بر تعداد دانشگاه‌های "تک جنسیتی" افزوده شده است.

به گفته‌ی یکی از مقامات وزارت علوم ۵ دانشگاه تک جنسیتی در ۵ شهر راه‌اندازی شده و قرار است به زودی در ۱۵ شهر دیگر، دانشگاه‌های تک جنسیتی دائر گردد. اساس این سیاست به اصطلاح تک جنسیتی نه صرفاً جداسازی فیزیکی دانشجویان مرد و زن از یکدیگر بلکه حذف تدریجی زنان از ادامه‌ی تحصیلات در دانشگاه‌ها به جز در مواردی بسیار محدود نظیر آموزش و پرورش و پزشکیست. این واقعیت که برخی از دانشگاه‌ها رشته‌هایی را حذف کرده‌اند، در حالی که در برخی دیگر حذف نشده‌اند، یا در دانشگاه‌هایی که سابقه‌ی اعتراض و مبارزه دانشجویی برجسته است، حذف محدودتری در مقایسه با برخی از دانشگاه‌های شهرستان‌ها انجام گرفته است، فقط بیان این واقعیت است که تبعیض‌های امسال مقدمه‌ایست برای عمومی‌تر کردن آن در تمام دانشگاه‌ها و رشته‌های تحصیلی در سال‌های آینده.

محروم کردن زنان از ادامه‌ی تحصیل در بخش مهمی از رشته‌های علمی و فنی که با تولید سر و کار دارند یا رشته‌هایی که با سیاست مرتبط‌اند، سیاستی آگاهانه در جهت تشدید آپارتاید جنسیست که جزئی جدایی‌ناپذیر از ایدئولوژی و سیاست دولت مذهبی جمهوری اسلامیست.

جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت دینی اسلامی از اساس با برابری زن و مرد مخالف است و با آن دشمنی آشفتنی‌ناپذیر دارد. اصل حاکم بر ایدئولوژی و سیاست جمهوری اسلامی نابرابری زن و مرد، نفی هر گونه برابری حقوقی و اجتماعی و قرار دادن زن در موقعیت و مرتبتی پایین‌تر از مرد است. از دیدگاه جمهوری اسلامی، زن از جهت مرتبت اجتماعی خود نیمه انسان است. لذا از همان بدو استقرار خود در ایران تلاش نمود از طریق قوانین و مقررات ارتجاعی خود به آن شکلی رسمی و علنی بدهد. با این همه شکل اجرای عملی این سیاست در

طول سه دهه گذشته همواره تابعی از مبارزات طبقاتی و دمکراتیک، توازن قوا و در نتیجه وضعیت سیاسی جامعه‌ی ایران داشته است. جمهوری اسلامی از همان آغاز به قدرت رسیدن تلاش نمود نابرابری جنسیتی را به درجه‌ی آپارتاید جنسی بسط دهد، اما در آن ایام ناگزیر به عقب‌نشینی شد، تا وقتی که سرکوب‌های دهه ۶۰ منجر به تغییر اوضاع سیاسی گردید و شرایط را برای پیشبرد سیاست‌هایش علیه زنان مساعد یافت. با گسترش مبارزات از نیمه‌ی دوم دهه ۷۰ بار دیگر ناگزیر به عقب‌نشینی شد و اکنون پس از سرکوب گسترده جنبش اعتراضی مردم در سال ۸۸ و فروکش مبارزات سیاسی علنی، مجدداً موقعیت را برای تشدید سیاست آپارتاید جنسی مساعد یافته است. آنچه که به ویژه از سال گذشته در زمینه آموزش و تحصیل علیه زنان به مرحله اجرا درآمد، به اصطلاح تفکیک جنسیتی، تغییر در محتوای کتب درسی بر اساس این سیاست و محروم کردن زنان از ادامه تحصیل در تعدادی از رشته‌های دانشگاهی در سال جدید، بخشی از این سیاست است، یعنی بسط و ادامه‌ی سیاستیست که جزء لاینفک سیاست و ایدئولوژی دولت مذهبی جمهوری اسلامیست.

در ایدئولوژی و سیاست دولتی دینی، آپارتاید جنسی، ریشه‌های عمیق دارد. جمهوری اسلامی به جهت تفکرات اسلامی قرون وسطایی خود، در واقعیت امر، وظیفه‌های جز این برای زن قائل نیست که در خانه بماند، بچه بیاورد، آن‌ها را بزرگ کند، کارهای خانه‌داری را انجام دهد، وسایل رفاه و آسایش مرد را در خانه فراهم آورد. در یک کلام خارج از خانه، وظیفه اجتماعی ندارد. به تمام متون مذهبی و نوشته‌های مهم‌ترین سران دستگاه روحانیت شیعه که رجوع شود، چیزی جز این نیست. اگر در واقعیت کنونی، اوضاع تا به این مرحله وخیم نیست، نه از آن روست که دیدگاه جمهوری اسلامی چیز دیگریست، بلکه شرایط جامعه ایران و جهان اجازه نمی‌دهد آنچه را که واقعا می‌خواهد و اساس و بنیاد اعتقادات آن است، به طور کامل عملی کند، اما تحت همین شرایط داخلی و بین‌المللی نیز به محض این که موقعیت را مساعد می‌بیند، برای پیشبرد سیاست خود اقدام می‌کند.

اکنون وزیر علوم جمهوری اسلامی اجرای طرح ارتجاعی محروم کردن زنان از ادامه تحصیل را آشکارا خواست "۱۴ مرجع تقلید" اعلام می‌کند و رئیس دانشگاه اصفهان "اسبیب‌پذیری دانشجویان در دوره لیسانس" را دلیلی بر به اصطلاح تفکیک و خانه‌نشینی کردن زنان ارائه می‌دهد.

اما عوامل دیگری نیز در شرایط کنونی عمل می‌کنند که جمهوری اسلامی روند بازگرداندن زنان به خانه و خانه‌نشینی و تشدید آپارتاید جنسی را تشدید کرده است.

تحت شرایط معینی که جامعه سرمایه‌داری ایران به ویژه با پایان جنگ دولت‌های ایران و عراق به نیروی کار متخصص و نیمه متخصص نیاز داشت، این امکان در سطح وسیعی برای دختران فراهم گردید که وارد دانشگاه شوند. در دراز مدت این مسئله به معضلی جدی برای دولت مذهبی تبدیل گردید که زن را نیمه انسان

می‌پندارد و وظیفه او را خانه‌داری. زنان از چارچوب تنگ و محدود خانواده‌ها که عمدتاً هم سنتی بودند کنده شدند. وارد مناسبات اجتماعی گسترده‌ای شدند، سطح آگاهی آن‌ها ارتقا یافت، به حقوق خود واقف شدند و به مبارزه برای کسب حقوق از دست رفته‌ی خود برخاستند. گروهی از این زنان از این محدوده نیز فراتر رفتند، قوانین و مقررات مذهبی و اساساً خود دولت دینی را نفی کردند.

تعارضی جدی رخ داده بود. جمهوری اسلامی در ذات خود به عنوان یک دولت دینی شیعه با برابری زن و مرد، دشمن است، اکنون زنان در ابعادی میلیونی خواستار حقوق خود و برابری شده بودند. جمهوری اسلامی سواً سرکوب و فشار برای مهار این موج مبارزه، راه مقابله با آن را بازگرداندن زنان به خانه یافته است. از جهت دیگر نیز حضور زنان در دانشگاه‌ها و مدارس عالی در سطحی وسیع که گاه متجاوز از ۶۰ درصد ورودی‌های به دانشگاه را تشکیل می‌دادند، برای رژیم که رسمی و غیر رسمی، علنی و غیر علنی، دسترسی زنان را به مقامات بالای دولتی ممنوع کرده بود، معضل جدی دیگری بود. حالا این زنان که در بسیاری موارد برتری خود را در ورد به دانشگاه و کسب مدارک تحصیلی نشان داده بودند، ادعای دسترسی به موقعیت‌هایی را داشتند که از آن‌ها سلب شده بود. لذا درگیری و مخالفت آن‌ها با رژیم حاکم افزایش یافت تا جایی که حتا گروه‌هایی از زنان طرفدار رژیم و خانواده‌های وابسته به طبقه حاکم را در بر گرفت. بخش بزرگی از این زنان تحصیل‌کرده، حتا نتوانستند کاری پیدا کنند و یا ناگزیر به کاری شدند که نیازی به مدرک آن‌ها نداشت.

جمهوری اسلامی برای حل این معضلات خود نیز خانه‌نشینی کردن زنان را از طریق محروم کردن در ادامه تحصیل و تشدید آپارتاید جنسی یافته است.

عامل دیگر که به ویژه از نظم اقتصادی سرمایه‌داری برمی‌خیزد، تشدید رکود و بحران اقتصادی و خیم‌یست که جمهوری اسلامی با آن روبروست. در هر کشور سرمایه‌داری در پی هر بحرانی، زنان اولین قربانیان آن هستند که کار خود را از دست می‌دهند. در عین حال نفع سرمایه‌داران در سراسر جهان ایجاب می‌کند که همواره بخشی از زنان در خانه بمانند و هزینه بازتولید نیروی کار را کاهش دهند. یعنی مفت و مجانی کارگران آماده به کار را تحویل سرمایه‌داران بدهند. با این همه و به رغم تبعیض‌هایی که حتا در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری که برابری حقوق زن و مرد را به رسمیت شناخته‌اند، موجود است، تفاوت‌های مهمی با یک دولت مذهبی نظیر جمهوری اسلامی وجود دارد. نه فقط در برخی از آن‌ها اکثریت زنان شاغل‌اند، بلکه در شرایط بحرانی و اخراج، از حقوق، امکانات و کمک‌های قابل ملاحظه‌ای برخوردارند.

در جمهوری اسلامی وضع به کلی متفاوت است و همان‌گونه که گفته شد، اساس سیاست جمهوری اسلامی خانه‌نشینی کردن زنان و از نظر اقتصادی وابسته کردن آنها به شوهر است. تشدید بحران اقتصادی در ایران، نه فقط باعث بیکاری بخش بزرگی از زنان شده است که عموماً نیز از حداقل

کودتایی در کار نیست، با یا بدون خونریزی!

کمک های مالی

مانده از عمر دولت را مغتنم بشمارد و آن را به فرصتی برای بررسی نقاط ضعف و قوت دولت تبدیل کند. سخنان خامنه‌ای در عین حال حاوی این پیام به رقبای احمدی‌نژاد است که ضمن مهار و فلج وی، تا پایان دوره ریاست جمهوری‌اش با وی مدارا کنند.

احمدی‌نژاد نیز اگر بخواهد باقی مانده دوره‌ی ریاست جمهوری‌اش را هنوز در این پست بماند، راه دیگری ندارد جز آن که با شرایط جدید بسازد و به آنچه که از طرف خامنه‌ای و دستگاه‌های تابع وی تعیین می‌شود، عمل کند. در حکومت اسلامی همه نهادها و مقامات باید تابع بی چون و چرای ولی فقیه باشند. همه جا و به ویژه در مهمترین مسائل حرف اول را ولی فقیه می‌زند و این اوست که سیاست‌های کل نظام را تعیین می‌کند. حرف، حرف ولی فقیه است و مابقی حرف است. اختیارات فردی ولی فقیه، ماورای قوه مجریه و سایر قواست و این خصوصیت حکومت اسلامی و رژیم دیکتاتوری فردی ولایت فقیه است که اگر نیاز باشد و شرایط ایجاب کند رهبر آن می‌تواند یک روز فردگمنامی از میان آنچه خود را بسی بالا بکشد و به او فوق‌العاده قدرت ببخشد و روز دیگر او را از اوج قدرت به حضيض ذلت فرو غلطاند! بنابراین حرفی از کودتای با یا بدون خونریزی در میان نیست و نیازی هم به آن نیست!

مردم زحمتکش ایران بیش از سی سال است که شاهد منازعات درونی جبهه ارتجاع‌اند. موضوع تمام کشمکش‌های بی‌پایان باندهای حکومتی که گاه اوج و گاه فرود داشته و باتوطئه و دسیسه علیه یکدیگر نیز همراه بوده است، کسب امتیازات و قدرت بیشتر و در نهایت چنگ اندازی بر منابع بیشتر اقتصادی و مالی و غارت ثروت هائی است که اساساً توسط مزد بگیران آفریده می‌شود و تمام آن به کارگران و زحمتکشان ایران تعلق دارد. به این غارت‌گریها و منازعات بی‌پایان باید خاتمه داد. تنها کارگران و زحمتکشانند که با انقلاب قهرآمیز خویش قادرند نظام ارتجاعی حاکم و همه جناح‌های ریز و درشت و غارتگر آن‌را به زیر کشند، قدرت سیاسی را به چنگ آورند و با استقرار دولت شورائی خود، تمام صنایع و مراکز بزرگ و مهم اقتصادی و مالی را ملی کنند و با اعمال کنترل و نظارت دقیق شوراها، بر این مجادلات و غارت‌گری‌ها برای همیشه نقطه پایان بگذارند.

اطلاعاتی و در رأس همه با حمایت شخص خامنه‌ای به رأس قدرت پرتاب شده بود، مهمترین وظیفه‌اش حل بحران سیاسی یا لاقط تخفیف بحران‌های سیاسی رژیم از طریق تشدید سرکوب مستقیم و عوام‌فریبی بود. خامنه‌ای در طی یک دوره تقریباً ۶ ساله، حتا یک لحظه پشت وی را خالی نگذاشت و جانب او را رها نکرد. وی برای تمرکز قدرت در دست احمدی‌نژاد، از تمام اختیارات خود استفاده کرد و در این راه سنگ تمام گذاشت. تمرکز قدرت در دست قوه مجریه و رئیس جمهور، قرار بود کلید حل بحران‌ها باشد و چنین بود که تحت حمایت ولی فقیه، رئیس جمهور به قدرتی مافوق دستگاه‌های حکومتی تبدیل شد.

گرچه عبور از تضادها و کنترل بحران‌های سیاسی و اقتصادی، تمرکز قدرت در دست قوه اجرایی را ایجاب می‌کرد، تمرکز قدرت در دست رئیس قوه مجریه، اما به جایی رسید که خود بحران‌زا شد. وقتی که احمدی‌نژاد از فرمان ولی فقیه عدول و تمرد کرد، چیزی نگذشت که از عرش اعلا و قدر قدرتی به پایین کشیده شد. بحران‌های سیاسی بسیار شدیدی که رژیم جمهوری اسلامی در عرصه‌های داخلی و خارجی با آن دست به گریبان است، درجه بالاتری از تمرکز قدرت را ضروری می‌ساخت که این بار باید در شخص ولی فقیه متبلور می‌شد. چنین است که اکنون رسیدگی و یا حل و فصل هر موضوع کوچک و بزرگی، به دخالت خامنه‌ای گره خورده است و به آن وابسته است.

دوره احمدی‌نژاد از فردای روزی که از پذیرش فرمان خامنه‌ای سر باز زد، به پایان رسید و از آن به بعد نیز در عمل تقریباً هیچ‌کاره بوده است. بودن یا نبودن احمدی‌نژاد در پست ریاست جمهوری نیز تغییر چندانی در این مسئله ایجاد نمی‌کند. در روزهای اخیر و به مناسبت هفته دولت، احمدی‌نژاد در حضور خامنه‌ای بار دیگر "تمرکز مدیریت در اجرا" را از ضروریات شرایط کنونی خواند. خامنه‌ای که اما امور اجرایی را نیز خود مدیریت می‌کند، به این موضوع اعتنایی نکرد و در عوض در حالی که رئیس جمهور را به حل و فصل یک کرور از معضلات اقتصادی از قبیل تورم، افزایش نقدینگی، رسیدگی به کارخانه‌های بحرانی و مشکل‌دار، حمایت از تولید ملی و امثال این‌ها حواله می‌داد، به وی توصیه نمود یک سال باقی

کانادا

لاکومه	۵۰ دلار
نرگس	۱۰ دلار
دمکراسی شورائی ۱	۱۰۰ دلار
دمکراسی شورائی ۲	۱۰۰ دلار
زنده باد انقلاب	۲۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۲۵ دلار
احمد زیبرم	۲۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۲۵ دلار
حسن نیکداوودی	۲۵ دلار
احمد زیبرم	۲۵ دلار

سوئیس

علی‌اکبر صفائی فراهانی	۳۰ فرانک
سیامک اسدیان (اسکندر)	۳۰ فرانک
امیر پرویز پویان	۳۰ فرانک
حمید اشرف	۵۰ فرانک
سعید سلطانپور	۶۰ فرانک

ایران

احمد شاملو	۵۰۰۰ تومان
رفیق حمید مومنی	۵۰۰۰ تومان
رفیق بیژن جزئی	۱۰۰۰۰ تومان
جانباختگان فدائی	۱۰۰ یورو
تلویزیون فدائی	۲۰۰ یورو

هلند

هواداران سازمان - هلند	
۱۶۰ یورو	
صدای کارگران و زحمتکشان	۳۰ یورو
صدای کارگران و زحمتکشان	۲۰ یورو
کمک به تلویزیون	۱۰۰ یورو
کمک به تلویزیون	۵۰ یورو
کمک به تلویزیون	۲۵۰ یورو

دانمارک

هوشنگ احمدی	۲۰۰ کرون
دکتر نریمیسا	۲۰۰ کرون
کولنتای	۱۵۰ کرون
کولنتای	۱۵۰ کرون
روزا	۲۵۰ کرون

آلمان

هاشم عادل	۲۵ یورو
کریم ممقانی	۲۵ یورو
یعقوب شکر الهی	۲۰ یورو
یعقوب شکر الهی	۲۵ یورو

فرانسه

کمون پاریس	۲۵ یورو
سلطان‌پور	۲۵ یورو
کمون پاریس	۲۵ یورو
B.L. Commune Paris	۲۵ یورو
مسافر	۱۰۰ یورو
اومانپته	۱۰۰ یورو



کشتار تابستان ۶۷، نقاب خونین مرگ بر چهره جمهوری اسلامی

در خلوت روشن
با تو گریسته ام به خاطر زندگان
و در گورستان تاریک
با تو خوانده ام
زیباترین سرود بودن را
زیرا که کشتگان آن سال
عاشق ترین زندگان بوده اند

احمد شاملو

از قتل عام زندانیان سیاسی در مرداد و شهریور ۶۷، ۲۴ سال می گذرد. با گذشت ۲۴ سال، هنوز از زخم های این جنایت هولناک در جای جای ایران خون شتک می زند. هنوز دیوارهای اوین و گوهردشت، نجوای آن کشتگان عاشق را پژواک می دهند. هنوز زندان "دریا" بر مدار سرخ فاجعه می گردد. هنوز زندان های گیلان و مازندران، مشهد و اهواز، شیراز و تبریز، کرمانشاه و صدها بازداشتگاه های بی نام و نشان دیگر، مظلومیت زندانیان پرپر شده در تابستان ۶۷ را نجوا می کنند.

با گذشت ۲۴ سال از آن فاجعه خونین، هنوز بازتاب فتوای مرگ و جنون خمینی، از دریچه هر سلول و بند به گوش می رسد. هنوز زخم های مانده بر چهره بازماندگان جنایت، عمق فاجعه را باز می تاباند. هنوز جامعه در لیبب آتش آن کشتار می سوزد. و وهم خمینی با نقاب خونین مرگ، همچنان بر فراز کشور نفیر کشان می گوید: "بشکنید این قلم ها را، بشکند منافقین و کفار را".

با گذشت ۲۴ سال از آن تابستان تفتان، هنوز رهروان پلشت خمینی به تاسی از امام راحل شان، بر طبل مرگ می کوبند. دسته ای فتوای مرگبار خمینی را "فتوای نجات بخش" (۱) می نامند و دسته ای دیگر، از آن سال های آتش و خون به عنوان "دوران طلایی" امام راحل شان یاد می کنند و در حسرت بازگشت آن ایام، اشک تمساح می ریزند. و در این میان اما، جامعه، همچنان روز از پس روز، سال از پس سال، در لیبب تند حادثه می سوزد، مادران و پدران در یادواره های خونبار عزیزانشان قامت شکسته اند، همسران همچنان در سوگ و کودکان، تصویرهای گم شده شان را، در قاب های عکس مانده به دیوار جستجو می کنند. و بدین سان، سال از پس سال می گذرد و زخم های حادثه را التیامی نیست. حتی اگر نقاب خونین مرگ از چهره ها فرو افتد. حتی اگر آمران و عاملان کشتارهای جمهوری اسلامی محاکمه و به دست عدالت سپرده شوند. باز هم این زخم را التیامی نیست. به راستی چرا؟

آیا تفاوتی میان کشتارهای سال های نخست دهه ۶۰ با قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ نهفته است؟ آیا کشتار جمعی زندانیان سیاسی با ماهیتی متفاوت از دیگر کشتارهای رژیم جمهوری اسلامی صورت گرفته است؟ به راستی چرا جمهوری اسلامی پرتو افکنی بر قتل عام تابستان ۶۷ را جزو خطوط قرمز خود می

داند؟ و مهمتر اینکه کشتار عمومی زندانیان سیاسی بر بستر کدام شرایط سیاسی، اجتماعی رخ داد و زندانیان سیاسی در آن مقطع تاریخی در کجای تحولات میان جمهوری اسلامی و جنبش های اجتماعی قرار داشتند؟

بر کسی پوشیده نیست که جمهوری اسلامی یک نظام دینی، غیر دموکراتیک و به غایت ارتجاعی است. و باز بر همگان آشکار است که کشتار و سرکوب سال های حاکمیت جمهوری اسلامی، همواره برخاسته از ماهیت وجودی این رژیم و یکی از الزامات مسلم استمرار آن است. جمهوری اسلامی بقایش را در گسترش لجام گسیخته سرکوب های اجتماعی می داند. بدون زندان، شکنجه، تجاوز، کشتار و گسترش اعدام های بی حساب و کتاب، این رژیم حتی یک روز هم قادر به ادامه حیات نیست. از این رو، هیچ تفاوت ماهوی میان کشتارهای جمهوری اسلامی در دوره های متفاوت حاکمیت این رژیم وجود ندارد.

جنایتی که در تابستان ۶۷ توسط جمهوری اسلامی صورت گرفت، نتیجه سیر منطقی کشتارهای این رژیم در سال های نخست دهه ۶۰ و حتی پیشتر از آن بود. اعدام جمعی تعدادی از زندانیان سیاسی درین در شامگاه ۳۱ خرداد ۶۰، از جمله محسن فاضل و سعید سلطانیور با همان انگیزه ای صورت گرفت که جنایت فجیع تابستان ۶۷ به وقوع پیوست. تفاوت این دو کشتار جمعی زندانیان سیاسی در دو مقطع زمانی، صرفا در ابعاد و کمیت تعداد اعدام شدگان این دو واقعه بوده است. زندانیان سیاسی در مرداد و شهریور ۶۷ با همان انگیزه ای به مسلخ برده شدند که زندانیان سیاسی در سال های ۶۰ و ۶۱ فوج و فوج و بعضا در دسته های ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفری به جوخه های مرگ سپرده شدند. قتل عام خونین تابستان ۶۷، تکرار همان جنایات جمهوری اسلامی در کشتار مردم ترکمن صحرا بود. در تداوم ترور ۴ رهبر شورایی ترکمن بود. ادامه روند سرکوب و کشتار مردم بی دفاع کردستان بود.

جنایتکاران جمهوری اسلامی با همان انگیزه ای به کشتار ۶۷ اقدام کردند که پس از آن نیز، "قتل های زنجیره ای" را سازماندهی کردند و سرکوب، تجاوز و کشتار ۸۸ را بر آن افزودند. آنچه طی ۳۴ سال حاکمیت جمهوری اسلامی بر توده های مردم ایران رفته است، همه و همه ریشه در ماهیت طبقاتی و خصلت دینی و ارتجاعی جمهوری اسلامی دارد. ماهیت سرمایه داری جمهوری اسلامی در تلفیق با روینای سیاسی دینی و قوانین قرون وسطایی اش، این رژیم را به منتها درجه کشتار و وحشی گری رسانده است. و در این میان، کشتار تابستان ۶۷ بارزترین و خونبارترین جنایت جمهوری اسلامی در پهنه سرکوب و کشتار است. کشتاری که از دل آن "خاوران ها" سر برآورد. کشتاری که کل جامعه را در بهت و ناباوری فرو برد. کشتاری که التیامی بر زخم های بر جای مانده از آن جنایت نیست. آنچه کشتار تابستان ۶۷ را بر تارک کشتارهای

جمهوری اسلامی نشانند، صرفا کشتار هزاران انسان مبارز نبود. آمار کشتار مردم و فعالان سیاسی دستگیر شده در سالهای ۶۰ و ۶۱ به مراتب بیشتر از کشتار تابستان ۶۷ بود. آنچه کشتار جمعی زندانیان را در مرداد و شهریور ۶۷ را بر تارک مجموعه جنایات رژیم نشانند، پرپر شدن زندانیانی بود که تماما دوران محکومیت خود را می گذراندند. زندانیانی که با قوانین قرون وسطایی همان رژیم، زیر فشار و شکنجه، کیفرخواست زندان برایشان صادر شد و در دادگاه های چند دقیقه ای همان رژیم به دور از تمام موازین حقوقی محاکمه شدند. از این زندانیان، هزاران تن، در همان سال های نخست دهه ۶۰ به جوخه های مرگ سپرده شدند و ده ها هزار تن دیگر نیز، به حبس های کوتاه مدت و بلند مدت محکوم گردیدند. حال چگونه می توان تصور کرد همان زندانیانی را که توسط قوانین قرون وسطایی رژیم محاکمه شده اند، حبس گرفته اند و دوران محکومیت خود را می گذرانند، به یک باره با یک فرمان خمینی به جوخه های مرگ سپرده شوند؟ قتل حتا یک زندانی محکوم، عین جنایت است، تا چه رسد به آنکه هزاران نفر از زندانیان محکوم را به جوخه های مرگ بپارند!

کشتاری که توسط جمهوری اسلامی در تابستان ۶۷ به وقوع پیوست، در مقوله ای فراتر از "جنایت علیه بشریت" است. جمهوری اسلامی مسئول جان همه آن زندانیان سیاسی جانباخته بود، تا چه رسد به اینکه خود رژیم، آنان را به جوخه های مرگ بپارند.

بدون شک، جمهوری اسلامی بیش از هر کسی بر ابعاد حقوقی کشتار جمعی زندانیان سیاسی واقف است. جمهوری اسلامی به خوبی می داند که از نظر حقوقی تحت هیچ شرایطی و با هیچ توجیه سیاسی و امنیتی نمی توان زندانیان محکوم و اسرا را اعدام کرد. از این رو است که جمهوری اسلامی در تمام این سال ها، از مسئولیت پذیرش رسمی کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ سر باز زده است. و حتا ورود به حوزه این قتل عام را، عملا منطقه ممنوعه خود می داند. تا جاییکه هرگونه اشاره و پرتو افکنی بر این جنایت فجیع در داخل کشور، با واکنش شدید نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی مواجه می شود. کشتار تابستان ۶۷ فقط خط قرمز خامنه ای و نیروهای اصولگرای رژیم نیست، "اصلاح طلبان" و همه آنهایی که دل در گرو بازگشت "دوران طلایی" خمینی بسته اند، نه تنها عملا از ورود به این خط قرمز پرهیز می کنند، بلکه به روی مبارک شان هم نمی آورند که این کشتار در همان "دوران طلایی" خمینی و در حاکمیت بلامنازع همین "اصلاح طلبان" امروزی رخ داده است.

حال سؤال اینجاست اگر جمهوری اسلامی به ابعاد این کشتار فجیع و تبعات حقوقی آن واقف بوده، پس چرا به انجام چنین جنایت هولناکی متوسل شد؟

پاسخ این پرسش، ارتباطی تنگاتنگ به شرایط

تشدید آپارتاید جنسی

امکانات برخوردار نیستند، بلکه رژیم برای مقابله با عوارض این بحران، ادامه تحصیل زنان را نیز سد کرده و این نیز تبدیل به عاملی برای تشدید آپارتاید جنسی شده است.

و بالاخره باید به عامل دیگری نیز اشاره کرد که سیاست رژیم برای افزایش جمعیت است.

زنان باید به خانه بازگردند، باید تبدیل به یک زن خانه‌دار بی و کاست شوند که وظیفه‌اش بچه آوردن و افزایش جمعیت است. محروم کردن زنان از ادامه تحصیل در برخی رشته‌ها و بسط آن به دیگر رشته‌ها در سال‌های آتی، در خدمت این سیاست رژیم نیز قرار می‌گیرد.

بنابراین علاوه بر این که اساس ایدئولوژی و سیاست جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت مذهبی بر خانه‌نشینی کردن زن، در انقیاد و ناآگاهی نگه داشتن زنان، بر نابرابری عریان زن و مرد، فرودستی زن قرار دارد، عوامل دیگری نیز در شرایط کنونی سبب روی آوردن رژیم به تشدید تبعیض و بی حقوقی زنان، از طریق تشدید آپارتاید جنسی شده است.

گرچه سیاست‌های فوق ارتجاعی کنونی رژیم به ویژه در زمینه آموزش و تحصیل زنان، تأثیرات مخربی بر وضعیت زنان برجای خواهد گذاشت، اما حتا تجارب سه دهه‌ی گذشته به خوبی نشان داده است که رژیم در تحقق اهداف خود با شکست روبرو خواهد شد. این اقدامات از آنجایی که برخلاف جهت پیشرفت تاریخی‌ست، سرنوشتی جز شکست نخواهد داشت. نسلی از زنان که در این سال‌ها چهاردیواری خانه را در هم شکسته‌اند، به سادگی به گذشته بازمی‌گردند. راه خود را در مبارزه علیه تمام اقدامات زن‌سنیژانه و سیاست‌های آپارتاید جمهوری اسلامی ادامه می‌دهند و طرح‌های رژیم را با شکست مواجه می‌کنند. اما با اقدامات اخیر جمهوری اسلامی یک چیز بیش از همیشه برای توده وسیع زنان ایران روشن‌تر می‌گردد و آن این است که تا جمهوری اسلامی در ایران بر سر کار است، نمی‌توانند از شر فجایع و بیدادگری‌های آن رهایی یابند و فقط با سرنگونی این رژیم و استقرار حکومتی شورایی در ایران است که می‌توانند به ستم، تبعیض، آپارتاید و نابرابری پایان دهند و از حقوق اجتماعی و سیاسی کامل برابر با مردان برخوردار گردند.

های مقاومت، از موقعیت سیاسی خوبی برخوردار بودند. لذا، روحیه مبارزاتی نسبتا بالا و پتانسیل فعالیت های منسجم زندانیان برای جمهوری اسلامی آزار دهنده بود. در چنین وضعیتی، از یک طرف آزادی هزاران زندانی سیاسی در پایان جنگ به نفع رژیم نبود و از طرف دیگر ادامه نگهداری آنان در درون زندان نیز، هزینه های سیاسی، اجتماعی بالایی برای رژیم داشت. جمهوری اسلامی با توجه به تجربه پیشین خود از کشتار سال های نخست دهه ۶۰، چاره کار و برون رفت از بحران موجود را در کشتار جمعی زندانیان سیاسی می دید. بر بستر چنین شرایطی که جمهوری اسلامی در بحران های خود غرق بود، حمله مسلحانه سازمان مجاهدین به غرب کشور بهانه ای برای کشتار جمعی زندانیان شد. و بدین سان به فرمان خمینی فجیع ترین جنایت دوران حاکمیت جمهوری اسلامی رقم زده شد. در حقیقت جمهوری اسلامی با امید به اینکه از این ستون به آن ستون فرجی هست، به کشتار هزاران زندانی سیاسی روی آورد. تبعات بعدی این فاجعه، موضوع ثانوی جمهوری اسلامی بود. از این رو، ایجاد منطقه ممنوعه و کشیدن خط قرمز به دور این جنایت هولناک، همواره استراتژی جمهوری اسلامی تا به امروز بوده است. مسکوت گذاشتن این فاجعه انسانی جهت جلوگیری از تبعات سیاسی و حقوقی آن در سطح داخلی و بین المللی، امری است که جمهوری اسلامی همواره بدان پای فشارده است. از این رو، ضرورت پرتو افکنی بر تاریخخانه کشتارهای جمهوری اسلامی و به طور اخص مفتوح نگه داشتن پرونده قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ بخشی جدایی ناپذیر از مبارزات طبقاتی کارگران و توده های زحمتکش ایران است. لذا، تا سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و محاکمه همه آمران و عاملان کشتارهای این رژیم آدم کش، لازم است بیش از پیش علیه فراموشی مبارزه کنیم.

ایشان مادران خاوران، تلاش خانواده های زندانیان جانباخته، مبارزات پیگیر نیروهای انقلابی و کمونیست، پیکار زندانیان سیاسی جان بدربرده و کوشش مداوم نهادهای دموکراتیک جهت پرتو افکنی بر تاریخخانه کشتارهای جمهوری اسلامی، همه و همه کوششی است علیه فراموشی. پیکاری است جهت برافتادن نقاب مرگ از چهره جمهوری اسلامی. و مسلما این امر متحقق نخواهد شد، مگر با سرنگونی انقلابی رژیم آدمکش حاکم بر ایران. تنها با سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و محاکمه همه آدمکشان این رژیم، راز سر به مهر کشتار تابستان ۶۷ گشوده خواهد شد. و آن روز دور نیست.

۱- خبرگزاری فارس در تاریخ ۱۱ مرداد ۹۱ در مقاله ای تحت عنوان پشت پرده ایران تریبونال چیست؟ برای اولین بار و به طور رسمی بر فتوای خمینی جهت کشتار جمعی زندانیان سیاسی صحنه گذاشت و آن را پذیرفت. خبرگزاری سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ضمن پذیرش فتوای خمینی مبنی بر قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، از فتوای مرگبار خمینی به عنوان "فتوای نجات بخش" نام برده است.

کشتار تابستان ۶۷، نقاب خونین مرگ بر چهره جمهوری اسلامی

سیاسی، اقتصادی جمهوری اسلامی در آن برهه زمانی و مهمتر از آن، به جایگاه زندانیان سیاسی در متن جامعه و نیز در تقابل با جمهوری اسلامی دارد.

با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل توسط جمهوری اسلامی مبنی بر پایان دادن به جنگ هشت ساله ایران و عراق، شرایط جدیدی در جامعه ایجاد شد. پایان جنگ و ویرانی های حاصل از جنگ ارتجاعی هشت ساله، سرکشیدن "جام زهر" توسط خمینی، سرباز کردن انبوه مطالبات سیاسی، اقتصادی کارگران و توده های مردم ایران، سرخوردگی شدید نیروهای درون نظام از پذیرش قطعنامه سازمان ملل و نوشیدن جام زهر توسط خمینی، همه و همه موقعیت سیاسی رژیم را به شدت متزلزل کرده بود. جمهوری اسلامی طی هشت سال جنگ ارتجاعی با توسل به سرکوب های عریان، تقریبا توانست تمام سازمان های سیاسی، انقلابی و کمونیست را از فعالیت در متن جامعه دور سازد. بخش وسیعی از اعضا، کادرها و فعالان سازمان های سیاسی، عمدتا در سال های نخست دهه ۶۰ اعدام و بعضا از کشور خارج و در تبعید بسر می بردند. نیروهای بازمانده سازمان های سیاسی عمدتا در زندان ها بودند. به عبارت دیگر در آن مقطع زمانی، زندانیان سیاسی تقریبا تنها نیروی بازمانده از سال های سرکوب بودند که اگرچه در زندان حضور داشتند اما، به لحاظ سیاسی و اجتماعی، جدی ترین خطر بالقوه برای رژیم محسوب می شدند. بخشی از این زندانیان، دوران محکومیت شان پایان یافته بود، بخش بزرگی نیز محکومیت شان در شرف اتمام بود. سیاست رژیم در سرکوب و به انفعال کشاندن مجموعه زندانیان سیاسی با شکست مواجه شده بود. مقاومت قهرمانانه زندانیان در آن سال های آتش و خون نخست دهه ۶۰، رژیم را به عقب نشینی کشانده بود. حرکت اعتراضی رویه رشد و علنی زندانیان که از سال ۶۵ آغاز شد، پتانسیل جدید مبارزاتی رو به رشدی را در درون زندان ایجاد کرده بود. زندانیان، با پشت سر گذاشتن سال های سرکوب و تواب سازی، سال های دوران تابوت و قیامت، سال های انفرادی های طولانی مدت، دوباره به هویت سیاسی خود باز گشته بودند. اینبار، جنبه مقاومت علنی زندانیان، آنهم با هویت سیاسی در مقابل رژیم شکل گرفته بود. و این زنگ خطری برای رژیم بود. جمهور اسلامی که بر این باور بود از شر سازمان های سیاسی رهایی یافته است، مجددا با خطر دیگری مواجه شده بود.

پایان جنگ که به نوعی شکست جمهوری اسلامی را نیز در اذهان توده ها تداعی می کرد، به همان نسبت که نیروهای درون نظام را سردرگم و متزلزل کرده بود، وضعیت سیاسی جامعه را به نفع توده ها و طرح مطالبات اقتصادی و اجتماعی شان رقم زنده بود. انبوه زندانیان سیاسی نیز با پشت سر گذاشتن سال های زندان و تجربه حاصل از مبارزات عینی سال



ستم و تبعیض بر پایه جنسیت ملغا باید گردد

شکست های دیپلماتیک پیایی جمهوری اسلامی

پاکستان و عراق، در سطح مدیران وزارت خانه ها آمدند و نشست بدون هرگونه نتیجه ای پایان یافت. جمهوری اسلامی یک هفته بعد در مکه در کنفرانس سازمان همکاری کشورهای اسلامی باز هم در رابطه با سوریه شکست خورد، چرا که این کنفرانس روز ۲۴ مرداد عضویت سوریه را در این نهاد معلق کرد. از آن جایی که شکست مکه در رابطه با سوریه مهم تر از شکست اجلاس تهران بود، برخی از مقامات جمهوری اسلامی تلاش کردند آن را به گردن نماینده ی جمهوری اسلامی در این نشست که کسی جز محمود احمدی نژاد نبود، بیاندازند. او اکنون به مهره ی سوخته ی رژیم تبدیل شده است و از این فرصت استفاده شد تا بازم بی اعتبارتر جلوه داده شود.

اکنون رژیم جمهوری اسلامی و دستگاه دیپلماسی آن با استفاده از نشست کشورهای عضو جنبش عدم تعهد در تهران، در تلاش است آن را دست آویزی تبلیغاتی برای انکار انزوا و انفراد بین المللی خود قرار دهد.

جنبش کشورهای عدم تعهد زمانی پی ریزی شد که شوروی و آمریکا به عنوان دو ابرقدرت در "جنگ سرد" بودند. این جنبش می خواست پاسخی باشد برای همکاری بین کشورهایی که از استعمار رها شده بودند و مستقیماً به بلوک بندی های سیاسی و نظامی آمریکا و شوروی وابسته نبودند. این جنبش بود که در سال ۱۹۵۵ کنفرانسی از چند کشور آفریقایی و آسیایی با تصویب ده اصل در باندونگ انونوزی پایه گذار جنبش غیر متعهدها گردید. اما فقط پنج سال بعد بود که این نهاد بین المللی وارد یک دوره ی مهم شد، چرا که رهبران کشورهایمانند ناصر در مصر، تیئو در یوگسلاوی و نهرو در هندوستان پیوستگی خود را به آن اعلام نمودند. "جنبش عدم تعهد" رسماً با کنفرانس بلغراد، پایتخت یوگسلاوی سابق، از ۱ تا ۶ سپتامبر ۱۹۶۱ با شرکت ۲۵ کشور و از جمله کوبا که تنها کشور آمریکای لاتین بود، پی ریزی شد. جنبش عدم تعهد اکنون دارای ۱۱۸ عضو است و ۱۷ کشور نیز به عنوان ناظر در آن حضور دارند.

واقعیت این است که جنبش عدم تعهد مانند اکثر نهادهایی که در زمان "جنگ سرد" پدید آمده اند ویژگی های خود را از دست داده است و نشست هایش پس از پایان جنگ سرد بیش از آن که تأثیری در اوضاع جهانی و کشورهای عضو داشته باشد، بیش تر جنبه ی تبلیغی دارد. اتفاقاً جمهوری اسلامی بیش ترین استفاده ی تبلیغی را از شانزدهمین نشست می کند و می خواهد به بهانه ی برگزاری آن خود را نه فقط از موقعیت ایزوله شدن نجات دهد بلکه چنین عنوان کند که هنوز دارای اعتبار بین المللی است.

استفاده های تبلیغی جمهوری اسلامی از نشست غیرمتعهدها در تهران تا حدود زیادی شکست خورده است. جمهوری اسلامی اعلام کرده است که بیش از صد هزار نیروی نظامی و انتظامی برای حفظ امنیت دیپلمات هابی که به تهران آمده اند بسیج شده اند. مسئولان جمهوری اسلامی به نام حفظ امنیت رسماً اعلام کرده اند که کلان شهری مانند تهران به مدت پنج روز کاملاً تعطیل است. این تمهیدات جمهوری اسلامی فقط به

خطر حفظ امنیت نشست نیست چرا که حتا در شهرهایی همچون کابل و بغداد نیز این همه نیرو برای برگزاری یک نشست بسیج نمی شود. جمهوری اسلامی با این اقدامات نمایشی قصد دارد نشان دهد که هنوز دارای اقتدار است و بر اوضاع مسلط است.

شکست دیگر جمهوری اسلامی پیش از آن که نشست برگزار شود مسئله ی تعداد سران کشورهایی است که در کنفرانس شرکت می کنند. ظاهراً جای رئیس جمهور هندوستان، کشوری که یکی از بنیانگذاران و به زعم برخی "مادر جنبش عدم تعهد" است در صندلی نشست، خالی خواهد ماند. صربستان که اکنون در جایگاه یوگسلاوی سابق قرار گرفته است شاید در سطح وزیر امور خارجه شرکت نماید. جمهوری اسلامی که بسیار مایل است با مصر روابطش را از سر بگیرد باید خود را به حضور چند ساعته ی محمد مرسی، رئیس جمهور این کشور راضی کند که می خواهد برای انتقال ریاست نشست به تهران بیاید.

ترکیه گفته است که عبدالله گل را نمی فرستد و بهانه اش نیز تلاقی روز ارتش ترکیه با نشست عنوان شده است. بر سر شرکت رهبر کره شمالی که به جمهوری اسلامی در زمینه ی سلاح های موشکی کمک های فراوانی کرد نیز بحث و گمانه زنی زیاد شد و در نهایت اعلام شد که رئیس مجلس آن به ایران می آید. اختلافاتی هم برای حضور همزمان محمود عباس و اسماعیل هنیه از فلسطین در گرفت و جمهوری اسلامی علیرغم میل باطنی اش به حضور اولی تن داد.

اما جمهوری اسلامی علاوه بر استفاده تبلیغاتی از این اجلاس، تلاش نموده است که برخی از اهداف سیاست خارجی خود را نیز در این اجلاس پیش ببرد. بیانیه های جداگانه ای در مورد پرونده هسته ای و تحریم ها انتشار یابد و برای حفظ رژیم سوریه اقدام نماید. اما به نظر نمی رسد که به اهداف خود رسیده باشد.

پس از پایان کار نشست کارشناسان جنبش عدم تعهد که در روزهای پنجم و ششم شهریور برگزار شد و وظیفه آن تهیه و تنظیم پیش نویس اسناد برای تصویب توسط وزرای خارجه و سران دولت های شرکت کننده بود، نماینده ایران در آژانس بین المللی انرژی اتمی در مصاحبه ای اعلام نمود که این اجلاس بیانیه جداگانه ای در این مورد صادر نخواهد کرد. معاون وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی در امور بین الملل نیز در ریاست نشست کارشناسان را بر عهده داشت، که گزارشی که از این اجلاس ارائه داد به تصویب بیانیه های جداگانه اشاره ای نداشت. در سند نهایی هم به کلیاتی اشاره شده که معمولاً پای ثابت بیانیه های یک چنین نشست هائیست و کسی لااقل در ظاهر و حرف با آن مخالفتی ندارد. وی گفت: "اعضا در تصویب بندهای سند نهایی پایبندی خود را به اصول بنیادین جنبش و دستاوردهای ۵۰ سال گذشته آن در مقابله با امپریالیسم، استعمار نو، نژادپرستی، تجاوز و اشغال خارجی و جلوگیری از ورود اعضای جنبش به ائتلاف های نظامی اعلام کردند."

"پایبندی اعضا نسبت به ایجاد روابط مسالمت آمیز، عدم مداخله در امور داخلی کشورها، عدم

تهدید و بکارگیری زور و همچنین ضرورت تجدیدنظر در ساختارهای نظام پولی و بین المللی از دیگر مباحث مورد توجه قرار گرفته در سند نهایی اجلاس شانزدهم بود."

وی از استقبال کشورهای عدم تعهد از گسترش انرژی هسته ای صلح آمیز خبر داد و گفت: "در ادامه این سند حق مسلم تمام کشورهای عضو آن پی تی و توسعه چرخه سوخت هسته ای ملی طبق حقوق مندرج در آن پی تی تأکید شده است. در بندهای اولیه این سند به امحاء کامل سلاح های هسته ای پرداخته شده است و در این سند در خصوص ایجاد خاورمیانه عاری از سلاح هسته ای و ابراز نگرانی عمیق از دستیابی رژیم صهیونیستی به سلاح هسته ای در توسعه زرادخانه هسته ای تأکید شده است."

وی همچنین با اشاره به دیگر موارد تصویب شده در این سند گفت: اعمال تحریم های یک جانبه در قبال کشورهای در حال توسعه که آزادی تجارت و سرمایه گذاری را تهدید می کند در این سند محکوم شده است.

رئیس نشست کارشناسان ارشد افزود: "همچنین عبور از نظام تک قطبی و مقابله با تحمیل سیستم تک قطبی و اعتلای مدیریت جهانی در سند امروز به تصویب رسیده است."

وی گفت: "در بند ۲۵۰ این سند ادامه اشغال نظامی سرزمین فلسطین توسط رژیم صهیونیستی محکوم شده و یادآوری شده که تداوم اعمال خشونت توسط این رژیم علیه مردم فلسطین نقض حقوق بشر است."

"رئیس نشست کارشناسان ارشد در رابطه با اینکه چه مقدار در سند نهایی به شعار این اجلاس یعنی صلح پایدار در سایه مدیریت مشترک جهانی مورد توجه قرار گرفته است گفت: این شعار برای اجلاس شانزدهم با توجه به تحولات منطقه انتخاب شد و به جرات می توان گفت که کشورها و نهادهای دولتی و غیردولتی به تدریج دارند از یک مرحله ای به مرحله دیگر می روند که این اتفاق این انتخاب را برای جمهوری اسلامی ایران میسر ساخت."

وی در پاسخ به سؤال خبرنگاری که آیا طرح ایران برای بحران سوریه در این سند مورد توجه قرار گرفته است یا خیر گفت: "آنچه که به تصویب کارشناسان رسیده است در اختیار وزرا قرار خواهد گرفت بنابراین اجازه دهید در این مرحله گمانه زنی نکنیم و تنها آنچه که تصویب شده است را مطرح کنیم."

همانگونه که توضیحات معاون وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی در امور بین الملل نشان می دهد، جز یک مشت کلی بافی در سندی که قرار است پس از تصویب وزرای خارجه مورد تأیید سران دولتهای شرکت کننده در روزهای نهم و دهم شهریور قرار گیرد، چیز دیگری نیست.

تقریباً تمام کشورهاییک که در نشست عدم تعهد شرکت دارند، بر خلاف نام این جنبش نه فقط به سیستم مالی سرمایه جهانی و قدرت های امپریالیست، تعهد دارند بلکه برخی به نظم سیاسی آن هم کاملاً متعهداند و به انحاء مختلف در اجرای همین تحریم هائی که جمهوری اسلامی با آن رو به روست، شرکت دارند.

جمهوری اسلامی همچنین قصد داشت، نشست عدم تعهد در تهران را به نشستی در حمایت از

دست‌های خونین جمهوری اسلامی در زلزله آذربایجان

تمسخر و انزجار بیشتر مردمی را بدنبال نیاورد که در برابر مراکز دولتی دست به تجمع زده و به عدم رسیدگی به وضعیت خود معترض بودند؛ مردمی که هستی و زندگی‌شان را از دست داده بودند و در حلقه‌ی تنگ پاسداران حکومتی که راه را بر کمک‌های مردمی بسته بودند، گرفتار شده بودند. مردمی که از سرویس‌های بهداشتی محروم بودند و شیوع بیماری‌های واگیردار آن‌ها را تهدید می‌کرد، مردمی که نه چادر به اندازه کافی داشتند و نه پولی برای ساختن یک سرپناه. حتی کمبود آب آشامیدنی و فانوس برای آن‌ها یک معضل بزرگ شده بود.

در حالی که مردم زلزله‌زده در غم از دست دادن عزیزان‌شان بودند و برای مرگ و زندگی می‌جنگیدند، و وضعیت کمک‌رسانی به زلزله‌زدگان به دلیل جلوگیری از ابراز همدردی مردم به شکل افشاحی درآمده بود، نمایندگان مجلس برای خوب و عادی نشان دادن اوضاع به پخش مدال برای کمک‌های بی‌دریغ سپاه مشغول شدند و بازوهای رسانه‌ای رژیم همچون کیهان و رسالت نیز به محکوم‌کردن خبرنگاران و رسانه‌هایی مشغول گردیدند که "سعی می‌کنند چهره‌ی حکومت را سیاه نشان دهند". روزنامه رسالت روز چهارشنبه ۲۵ مرداد نوشت: "برخی رسانه‌ها در چند روز گذشته به‌گونه‌ای تیتیر می‌زدند که گویی حتی مسبب این بلای طبیعی نیز دولت بوده است". در واقع همه‌ی این جاروجنجال‌ها برای این بود که رژیم با دستگیری تعدادی از کمک‌رسانان، مصادره کمک‌ها و حتی حمله به مراسم همدردی و یادبود قربانیان زلزله در تبریز، نه تنها در نزد مردم که حتی در فضای رسانه‌ای نیز کاملاً مقتضح شده بود.

معمولاً دو نوع برخورد به زلزله وجود دارد. اولین روش برخورد این است که با توجه به زلزله‌خیز بودن کشور و یا نقایطی از آن، ساخت‌وسازها با توجه به این واقعیت صورت گرفته و خانه‌ها و دیگر اماکن عمومی در برابر زلزله مقاوم ساخته می‌شوند. کشور ژاپن بارزترین نمونه‌ی آن است. کشوری زلزله‌خیز که در آن زلزله‌هایی شدیدتر از زلزله آذربایجان شرقی تلفات و خسارات بسیار ناچیزی به‌همراه دارد. برای مثال در دی‌ماه سال گذشته زلزله‌ای به بزرگی ۷ ریشتر شهر توکیو و اطراف آن را لرزاند که هیچ خسارت جانی در بر نداشت. از این نمونه‌ها در ژاپن فراوان است.

اما در برخی از کشورها که ایران یکی از آن‌هاست، حاکمان در عمل حاضر به تقبل هیچ هزینه‌ای برای مقاوم‌سازی خانه‌ها و اماکن عمومی در برابر زلزله نیستند. به‌گفته‌ی "بهرام عکاشه" از اساتید زلزله‌شناس ایران، به طور معمول زلزله‌های ۶ ریشتری در جهان تنها "۶" مجروح برجای می‌گذارند. ناگفته نماند که زلزله بم با حدود ۳۰ هزار کشته تنها ۲ دهم ریشتر از زلزله آذربایجان شرقی بیشتر بود اما از آن‌جا که زلزله هنگامی رخ داد که مردم عموماً در خواب بودند، تلفات زلزله بسیار زیاد بود. در آذربایجان

آن، هم عوامفریبی کند و هم از زیر بار مسوولیت فرار کند.

جمهوری اسلامی با تبلیغ این خرافه که زلزله خواست خدا است، اولاً سعی می‌کند به مردمی که عزیزان خود را از دست داده‌اند بگوید که در کار خدا دخالت نکنید و این همه درد و بدبختی را با "خدایا راضی هستیم به رضای تو" سرهم بیاورد. حرفی به غایت ضد علمی! چرا که امروز همگان می‌دانند زلزله علل عینی و طبیعی خودش را دارد. از همین روست که در یک کشور زلزله رخ می‌دهد و کشوری دیگر اصلاً در تاریخ خود زلزله ندیده است. روزنامه کیهان روز ۵ شنبه ۲۶ مرداد یعنی چند روز پس از زلزله، دست به بازانتشار یک سخنرانی از مصباح یزدی زد که دقیقاً به همین موضوع ربط داشت. آخوند مصباح یزدی در این سخنرانی می‌گوید: "خدا مومنین را در این عالم به بیماری یا فقر یا به بلاهایی مبتلا می‌کند. این ابتلا برای این است تا گناهان انسان پاک شود... اگر مومن خطاکار با بیماری و فقر، پاک و علاج نشود خداوند او را به بلاهای دیگر مثل فراق، داغ دیدن عزیزان و انواع مشکلات، مصیبت‌ها و گرفتاری‌های دنیا مبتلا می‌سازد... ما تصور می‌کنیم حوادث، بلا و گرفتاری است و خدا با ما دشمنی دارد، در صورتی که بلا و گرفتاری عین محبت خداست. حضرت امام بلا و گرفتاری را الطاف خفیه می‌دانستند. ظاهر آن رنج و سختی است، اما باطن آن پاکیزگی و خوشبوکردن و آلودگی‌ها را زدودن است". سخنان این مرتجع بیش از آن آشکار است که احتیاجی به توضیح داشته باشد. از نظر او که در ناز و نعمت بسر می‌برد، فقرا گناهکاران روی زمین هستند و چون گناهکارانند به فقر مبتلا شده و کسانی که در اثر بلاهای طبیعی چون زلزله عزیزان خود را از دست می‌دهند برای این است که از گناه دست نکشیده و هنوز پاک نشده‌اند. آیا می‌توان ابلهانه‌تر از این سخنانی بر زبان آورد؟!

دوم این که حکومت سعی می‌کند زلزله را "امتحانی الهی" بنامد که می‌تواند موجب پیشرفت شود. خامنه‌ای در جریان دیدار خود از مناطق زلزله‌زده می‌گوید: "این حادثه می‌تواند به سکوی پرش و دگرگونی چهره این منطقه تبدیل شود". یعنی برای دگرگونی وضعیت وخیم زحمت‌کشان منطقه لازم بود آن‌ها خانه خراب شوند و عزیزان‌شان زیر آوار و با درد بسیار بمیرند.

بنابر این تا این جای کار دیدیم که چگونه حکومت سعی می‌کند با عوامفریبی و دامن زدن به خرافات و اعتقادات مذهبی از زیر بار مسوولیت خود فرار کند، حکومتی که بیش از ۳۰ سال است سرمایه و حاصل زحمات کارگران و زحمت‌کشان را به یغما برده و آن‌ها را در فقری وحشتناک غوطه‌ور ساخته است. اما کار به‌این‌جا خاتمه نمی‌یابد. به‌جای خرج کردن پول برای کاهش خسارات و تلفات ناشی از زلزله، این پول را به حوزه‌های علمیه یعنی امثال همان مصباح یزدی‌ها می‌بخشند. باقری معاون وزیر کشور و رئیس وقت سازمان مدیریت بحران کشور در تاریخ ۲۵ آبان سال ۸۹ در همین رابطه می‌گوید: "از حوزه علمیه برای به کارگیری نقش معنویت در کاهش بلاهای طبیعی استفاده خواهیم کرد و در مرحله اول با حوزه‌های علمیه قم، مشهد، اصفهان و شیراز تفاهمنامه در صفحه ۹

از آن‌جا که در بعدازظهر این زلزله رخ داد و بسیاری از اهالی در بیرون از خانه بودند، تعداد کشته‌شدگان نسبت به بم بسیار کمتر بود، وگرنه امکان داشت ما با فاجعه‌ای ب‌بزرگی بم روبرو می‌شدیم.

اما چرا رژیم با وجود این‌که ۹۰ درصد از سطح خاک کشور زلزله‌خیز است، هیچ اقدامی برای کاهش مصائب ناشی از زلزله انجام نمی‌دهد؟ هم اکنون حتا ساختمان‌های نوسازی که در تهران ساخته می‌شوند، رعایت این موضوع را نکرده و باز به گفته‌ی "بهرام عکاشه" در تهران "تنها ۵ درصد از سازه‌ها اصول مهندسی و ایمنی را در ساخت رعایت کرده‌اند".

اگر جمهوری اسلامی تا این حد بی‌تفاوت به مساله زلزله و عواقب و فجایع انسانی ناشی از آن است، بیش از هر چیز نتیجه‌ی خصلت فوق ارتجاعی جمهوری اسلامی و مناسباتی است که پاسدار آن می‌باشد. در کشور سرمایه‌داری عقب‌افتاده‌ی ایران که از جمله ویژگی‌های آن عقب‌ماندگی بخش صنعت در برابر رشد و تمرکز عظیم سرمایه در بخش‌های تجارت و خدمات می‌باشد، زمین و بخش مسکن نقش مهمی را در اقتصاد و جذب سرمایه‌ها ایفا می‌کنند که رشد نامتعارف قیمت خانه‌ها یکی از نتایج این وضعیت اقتصادی می‌باشد. اما این ویژگی اصلی سرمایه که تنها به سود می‌اندیشد تمامی تاروپود این بخش را نیز در بر گرفته است. برای همین سرمایه در این بخش تمام سعی و تلاش خود را می‌کند تا با کاستن از هزینه‌ها و سرعت بخشیدن به ساخت، حداکثر سود را در کوتاهترین زمان بدست آورد. نتیجه اما ساختن خانه‌هایی می‌شود که از لحاظ ایمنی هرگز در برابر یک زلزله حتا ۷ ریشتری قدرت مقاومت نخواهند داشت. این خصوصیت عمومی سرمایه‌است، هر جا که باشد، همان‌گونه که این طمع و آز سرمایه در کسب سود بیشتر را در محیط‌های کار می‌بینیم. کاستن از هزینه‌های تولید که از اولین نتایج آن قربانی شدن کارگران در جریان حوادث ناشی از کار است، نتیجه‌ی دیگری نیز دارد و آن پایین آمدن شدید کیفیت کالا می‌باشد، از همین روست که وقتی می‌شنویم در داخل شیر، آب قاطی می‌کنند و به مردم می‌فروشند، تعجبی نمی‌کنیم. همین اتفاق به‌شکلی بسیار گسترده در یک کشور بی حساب و کتاب که رژیم فاسد و دیکتاتوری عریان هرگونه نظارت و کنترلی را از میان برده و دست سرمایه‌داران را کاملاً باز گذاشته است، در بخش مسکن نیز می‌افتد. در این میان آن ۵ درصد خانه‌ها نیز که براساس اصول ایمنی و مهندسی ساخته می‌شوند یا متعلق به سرمایه‌داران گردن کلفت هستند تا در صورت بروز زلزله هیچ بلایی دور سرشان نچرخد و یا افرادی از طبقه‌ی متوسط که با پول و نظارت خود، به صورت موردی خانه‌های‌شان را با این روش ساخته‌اند. سرنوشت ساکنان روستا نیز که مشخص است، آن‌ها آن‌قدر فقیرند که هرگز نمی‌توانند هزینه‌ی طراحی و ساخت خانه‌های مقاوم و مهندسی‌ساز را بپردازند.

جمهوری اسلامی که رژیمی سر تا پا فاسد است، به‌جای پاسخ‌گویی به انتظارات مردم برای سیاست‌گذاری جهت مقابله با عواقب زلزله، این‌جا نیز سعی می‌کند تا با دامن زدن به خرافات و کشاندن پای خدا و دین به زلزله و "محاسن"

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

در تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۹۱ سازمان اطلاعیه ای تحت عنوان "زلزله در آذربایجان صدها کشته و هزاران زخمی برجای گذاشت" انتشار داد. در این اطلاعیه بعد از اعلام خبر وقوع زلزله در بعد از ظهر روز شنبه بیست و یکم مرداد و تلاش مردم زحمتکش آذربایجان برای نجات جان خویش، در مورد خسارات و تلفات زلزله چنین گفته شده است: "گرچه هنوز آمار دقیقی از میزان تلفات جانی و خسارات این زلزله انتشار نیافته و خبرهای اولیه حاکی از آن بود که دهها نفر در اهر و ورزقان و بیش از ۵۰ نفر در هریس کشته شده‌اند. بر طبق گزارش خبرگزاری رسمی دولتی فارس، تا کنون حداقل ۲۲۰ نفر در این سه شهر کشته شده‌اند. بیشترین تلفات جانی مربوط به ساکنین روستاهاست که در خانه‌های گلی و کم استحکام زندگی می‌کنند. در منطقه اهر و هریس بیش از ۱۱۰ روستا از چهل تا هشتاد درصد تخریب و دهها روستای دیگر به کلی با خاک یکسان شده‌اند. وقوع دو زلزله پی در پی در استان آذربایجان شرقی، علاوه بر تلفات جانی و خسارات مالی، بیش از ۲۰۰۰ مصدوم بر جای گذاشته است. با توجه به این که ارتباط بسیاری از روستاها قطع شده است هنوز اطلاع دقیقی از خسارات وارده در دست نیست و میزان تلفات بیشتر از آن چیزی است که تا این لحظه خبرگزاری‌های حکومتی اعلام نموده‌اند. علی‌رغم شدت زلزله و خرابی‌های ناشی از آن، ارگان‌های دولتی، برای کمک به مردم زلزله زده به ویژه در روستاها، تحرک لازم را از خود نشان ندادند. مقامات دولتی در محل، منتظر بودند تا در مرکز در این مورد تصمیم گرفته شود. استان‌دار اردبیل در همان ساعات اولیه، به‌جای کمک رساندن فوری به مردم زلزله زده، از مردم آذربایجان خواست که در "مساجد و اماکن مذهبی" جمع شوند و "تماز آیات" بخوانند!

نحوه برخورد مسئولان دولتی نه فقط بی‌اعتنائی آشکار به جان و زندگی مردمی است که زیر آوار خرابی‌ها دست و پا می‌زدند و جان می‌دادند، بلکه برخوردی بس شرم‌آور و جنایتکارانه است که تنها از عهده دولت جمهوری اسلامی برمی‌آید. مردم زحمتکش آذربایجان حق دارند از دولت ارتجاعی حاکم بپرسند چرا به جان و زندگی آن‌ها بی‌اعتنائی می‌شود؟ مردم ایران می‌پرسند چرا زلزله در ژاپن با همین شدت ۶/۲ ریشتر و یا حتی بیشتر از آن، تلفات جانی ندارد یا بسیار اندک است و خرابی و خسارات مالی آن نیز بسیار ناچیز است اما در ایران دهها روستا را با خاک یکسان می‌کند و هزاران کشته و زخمی برجای می‌گذارد؟ پاسخ روشن است تلفات جانی و خسارات مالی در حوادثی نظیر زلزله در آذربایجان شرقی از آن‌رو زیاد و جبران ناپذیر است که رژیم حاکم بر ایران یک رژیم ارتجاعی و ضد مردمی است که جز به غارت و چپاول مردم، به چیز دیگری نمی‌اندیشد. مسئولان دولتی نظیر استاندار اردبیل نیز در فکر مردم نیستند و سرگرم دزدی و اختلاس‌های چند هزار میلیاردی‌اند. اگر در ژاپن که مانند ایران یک کشور زلزله خیز است، دولت مراقب است خانه‌ها و ساختمان‌ها از مصالح و تجهیزات مستحکم و به نحوی ساخته شود که در برابر زلزله مقاوم باشند، اما در ایران کسی به فکر مردم و میزان استحکام خانه‌ها نیست و هیچ اقدامی جهت پائین آوردن میزان تلفات و خسارات زلزله انجام نمی‌شود. از این‌رو میزان خرابی و تلفات جانی ناشی از زلزله در ایران بسیار بالاست و مسئولیت آن نیز مستقیماً بر عهده رژیم حاکم است. بیشترین تلفات جانی زلزله اخیر نیز متعلق به مردم زحمتکش آذربایجان به ویژه روستائیان است که در خانه‌های خشتی و گلی و فاقد استحکام زندگی می‌کردند و بیهیست که مسئولیت تمام این تلفات و خسارات نیز بر عهده رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی است.

در پایان اطلاعیه سازمان، ضمن ابراز تسلیت به تمام داغدیدگان این زلزله، با کلیه آسیب دیدگان این حادثه تلخ و دردناک، عمیقاً ابراز همدردی نموده است.

کمیته خارج کشور سازمان در اعتراض به کشتار وحشیانه کارگران معادن پلاتین آفریقای جنوبی و محکوم کردن اقدام سرکوبگرانه دولت آفریقای جنوبی در تاریخ ۲۳ اوت ۲۰۱۲ (۲ شهریور ۱۳۹۱) اطلاعیه‌ای تحت عنوان "از خاتون‌آباد تا ماریکانا- قتل عام کارگران معدن در آفریقای جنوبی را محکوم می‌کنیم!!" انتشار داد. در این اطلاعیه آمده است:

"بار دیگر خون کارگران بر سفره ی سور سرمایه‌داری ریخته شد. این بار کارگران معدن مس خاتون‌آباد کرمان نبودند که به گلوله بسته شدند، این بار کارگران معدن پلاتین ماریکانا در شصت مایلی شمال غربی ژوهانسبورگ در کشور آفریقای جنوبی بودند که هفتگی گذشته خانواده‌های گرسنه‌شان به عزای نان‌آورشان نشستند. اما جرم هر دو یکی بود. آنان در نظام سرمایه‌داری خواهان افزایش سهمی ناچیز از دسترنج کارشان بودند، سهمی از پلاتین گرانبهایی که با دست و پنجهی دردمند از خاک عبوس معدن تراشیده بودند... آنان حتی بسیار کمتر از حق واقعی خود می‌خواستند.

صاحبان بداندیش و بدکار سرمایه‌ی شرکت انگلیسی لُنمین، سومین شرکت تولیدکننده پلاتین جهان، که ۲۸ هزار کارگر را در حفرة‌های معدن به بردگی مدرن کشانده‌اند، در حالی که حاضر به افزایش حقوق کارگران نبودند، اما در مصرف گلوله دست و دلبازی کامل به خرج دادند. پاسخ هزاران کارگر معترض، نه تنها دستگیری و محاکمه بود، بلکه آنان را و قیحانه در مقابل دوربین فیلمبرداری به ریگبار آتش مسلسل بستند. و گلوله‌ای که از تفنگ پلیس سیاه پوست حافظ نظام سرمایه‌داری شلیک شد، به همان اندازه مرگ‌آفرین بود که پلیس سفیدپوستی آن را شلیک می‌کرد."

از صفحه ۸ دست‌های خونین جمهوری اسلامی در زلزله آذربایجان

همه چیزش را از دست داده است. زلزله‌ی آذربایجان بار دیگر چهره‌ی کریه جمهوری اسلامی را در معرض دید همگان قرار داد، دست‌های خونین آن را می‌توان در زلزله آذربایجان دید. این تنها زمین نبود که دهان باز کرد، در تک تک ناله‌های سوزناک مادران بر جنازه‌ی عزیزان‌شان، می‌توان دست‌های خونین حکومتی را دید که با زور اسلحه‌ی مزدوران خود در دستگاه‌های سرکوب، ژاژ خواهی می‌کند تا که چند صباحی دیگر به عمر خود ادامه دهد.

همکاری امضا کردیم". با این سخنان معلوم می‌شود که حتا زلزله و دیگر مصائب طبیعی نیز در جمهوری اسلامی عاملی هستند تا جیب یک مشت مفت‌خور و شارلاتان که جمهوری اسلامی بقای خود را بسیار به آن‌ها مدیون است پُر شود. جمهوری اسلامی در طول حیات خود نشان داده است که دغدغه‌ی مردم را ندارد. از نظر او مردم تنها مزدورانی هستند که از جمهوری اسلامی حمایت می‌کنند و دیگران همه دشمن. حال می‌خواهد این دشمن یک زن بدحجاب باشد، یا یک کارگر اعتصابی و یا یک زلزله‌زده که

شکست های دیپلماتیک پیایی جمهوری اسلامی

سوریه تبدیل کند. رامین مهمانپرست، سخنگوی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی در یک نشست خبری که روز ۴ شهریور ۱۳۹۱ برگزار شد گفت: "سوریه به عنوان یکی از مهم ترین موضوعات به صورت ویژه در دستور کار است و می‌تواند در سند اجلاس پیش بینی شده و در حاشیه اجلاس نیز این موضوع پیگیری شود." این را باید مهمانپرست توضیح می‌داد که اگر سوریه از "مهم ترین موضوعات" است چرا باید در "حاشیه اجلاس" مطرح گردد؟! پاسخ ساده است، جمهوری اسلامی و دستگاه ورشکسته ی دیپلماسی اش خوب می‌دانند که نشست کشورهای غیرمتعهد رسالتی برای این گونه دستور کارها ندارند و از سوی دیگر بخشی از کشورهای شرکت کننده در همان سطحی هم که به تهران آمده اند نظری کاملاً خلاف جمهوری اسلامی دارند. اگر جمهوری اسلامی نتوانست در رابطه با سوریه در نشست تهران که بسیار محدود بود کاری از پیش ببرد به طریق اولی در نشستی با وسعت بیش تر و با نظراتی به مراتب گوناگون تر از نشست "دوستان سوریه" در تهران، نخواهد توانست کاری از پیش ببرد. لذا پیش از آن که نشست برپا شود شکست سوم جمهوری اسلامی در رابطه با سوریه روشن و مبرهن است. از همین روست که اکنون پیشنهاد کرده است که نشست چهارجانبه میان ایران، ترکیه، عربستان و مصر برای حل بحران سوریه برگزار شود، تا لااقل بر سر این مسئله نقشی پیدا کند که بعید است این طرح نیز به نتیجه‌ای برسد. جمهوری اسلامی در نشست های گوناگون تهران و مکه ضعف خود را در برابر کشورهای دیگر مانند عربستان سعودی و ترکیه در رابطه با سوریه و بحران آن دیده است. دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی بیش از همیشه فاقد نفوذ و اقتدار شده است. اگر جمهوری اسلامی متحد اصلی خود را که سوریه است از دست بدهد، دیگر باید خود را به کمک رسانی به چند گروه اسلامی از نمونه حزب الله لبنان، قانع کند. خواب های رژیم جمهوری اسلامی برای پی ریزی امپراتوری اسلامی به تدریج به کابوس تبدیل می شود. شکست جمهوری اسلامی فقط در ساختارهای درونی نمود نمی‌یابد، بلکه شکست آن در عرصه ی بین المللی نیز روز به روز آشکارتر می‌گردد. سیاست خارجی هرگز از سیاست داخلی جدا نبوده و نیست. یکی از اهداف اصلی جمهوری اسلامی که این چنین خود را برای رژیم بشار اسد به آب و آتش می‌زند این است که به مردم ایران نیز بگوید که در صورت قیام و انقلاب سرنوشتی به جز سرنوشت مردم سوریه در انتظارشان نیست که اکنون سینه های خود را در برابر تانک ها سپر می‌کنند و از زمین و هوا گلوله باران می‌شوند. این ها نیز پیام هایی هستند که نمی‌توانند همیشه ثمربخش باشند. هنگامی که ناقوس مرگ رژیم جمهوری اسلامی به صدا درآید، از به خاک افتادنش گریزی نخواهد بود.

دست‌های خونین جمهوری اسلامی در زلزله آذربایجان

در نقطه مقابل حکومت‌هایی که برخاسته از اراده و خواست توده‌ها هستند، یکی از ویژگی‌های حکومت‌های ضد مردمی، ترس و وحشت دائمی آن‌ها از به زیر سوال رفتن اقتدار آن‌ها نزد توده‌هاست. این موضوع آنقدر برای آن‌ها مهم است که می‌تواند دردها و آلام میلیون‌ها انسان به هیچ شمرده شود. عملکرد حکومت اسلامی در جریان زلزله آذربایجان شرقی که صدها کشته و هزاران تن مجروح شدند و زندگی بیش از دویست و شصت هزار انسان را در هم ریخت، یک نمونه‌ی روشن از آن است.

بسیاری از مردم در اقصا نقاط جهان دچار حوادث طبیعی شده و جان و مال خود را از دست می‌دهند، اما در قریب به اتفاق این کشورها، دولت‌ها (با توجه به میزان ثبات سیستم حاکم) کم و بیش خود را متعهد به کمک‌رسانی به مردم آسیب‌دیده دانسته و حداقل تلاش می‌کنند تا مسیر امدادرسانی را هموار سازند، چرا که اتفاقاً عدم تلاش برای کاهش خرابی‌ها و تلفات حاصل از این مصائب می‌تواند به اقتدار و ثبات این حکومت‌ها صدمه بزند. اما جمهوری اسلامی به‌عنوان رژیم‌یی که از شدت ناراضیاتی توده‌ها و تمایل آن‌ها به سرنگونی رژیم آگاه است و به همین دلیل از فرو ریختن اقتدار پوشالی خود به‌شدت وحشت دارد، از جمله نادر حکومت‌هایی‌ست که درست عکس این مسیر را طی می‌کند. در جریان زلزله آذربایجان، حکومت نه تنها سعی کرد با بی‌اهمیت نشان دادن موضوع، از سرازیر شدن کمک‌های مردمی جلوگیری کند که حتی با بسیج مقتدرترین نیروی سرکوب خود یعنی سپاه پاسداران کوشید با ایجاد جو امنیتی و دستگیری کمکرسانان مستقل، ممنوعیت عکسبرداری و مصادره کمک‌های نقدی و جنسی مردم، با تلاش‌های مستقل مردم که نشانه‌ی بی‌اعتمادی آن‌ها به حاکمیت بوده و هست، مقابله کند.

روز شنبه ۲۱ مردادماه زلزله‌هایی به بزرگی ۶/۲ و ۶/۶ ریشتر در ساعات ۱۶/۵۳ و ۱۷ شهرهای اهر، ورزقان و هریس را به‌شدت لرزاند به‌گونه‌ای که به بسیاری از شهرها و روستاهای اطراف از جمله شهر تبریز نیز خساراتی وارد آمد. در حالی‌که مردم آسیب‌دیده در زیر آوار قرار داشتند و هرگونه کمکی در آن شرایط حساس می‌توانست جان تعدادی از مجروحان را نجات دهد، رسانه‌های حکومتی از جمله تلویزیون تا ساعاتی از پخش خبر خودداری کردند. حتی تعدادی از روزنامه‌های صبح روز یکشنبه از جمله کیهان و رسالت هیچ اشاره‌ای به زلزله نکردند و صفحات اول خود را به مطالبی در مورد سوریه و مانند آن اختصاص دادند. رسوایی رسانه‌های به‌شدت کم‌رنگ جلوه دادن حادثه، خبرگزاری ایسنا دو ساعت بعد از زلزله و به نقل از مدیرکل حوادث غیرمترقبه آذربایجان شرقی اعلام کرد که زلزله هیچ تلفات جانی در شهرها نداشته است.

اما از روز یکشنبه و در اثر انعکاس جهانی این خبر، رژیم مجبور به واکنش شد و خامنه‌ای تازه

در این روز پیامی دو خطی صادر کرد. اما احمدی‌نژاد که روز شنبه به همراه تعدادی از اعضای کابینه و خانواده‌های‌شان از جمله وزیر راه و مسکن و شهرسازی به عربستان سفر کرده بودند، نه تنها حاضر نشد آنگونه که در کشورهای دیگر عمل می‌شود، به سفر بی‌حاصل خود خاتمه داده و به کشور بازگردد که حتی پیام تسلیت نیز صادر نکرد، این در حالی بود که وی آنقدر مشغله نداشت تا فراموش نکند که روز سه‌شنبه ۲۴ مرداد به رئیس‌جمهور سیرالئون درگذشت مادرش را تسلیت بگوید. در حالی که مردم آذربایجان فریاد برآورده و در اثر ریزش آوارها عزیزان خود را از دست داده بودند، احمدی‌نژاد به‌عنوان "نائب‌الزیر ملت ایران" مشغول زیارت بود و برای ماموران ساده پلیس عربستان که برای حفاظت از او آمده بودند، با تکان دادن دست ابراز احساسات می‌کرد. او نمی‌توانست بهتر از این نشان دهد که تا چه حد با دردها و آلام مردم زحمتکش ایران بیگانه است. رژیم که تمام هم و غم‌اش برگزاری تظاهرات نمایشی روز قدس و کنفرانس غیرمتعهدها بود، با وقاحت تمام صبح روز یکشنبه و در حالی که سایت "تابناک" نوشته بود امدادگران هنوز موفق به دسترسی به همه مناطق آسیب دیده نشده‌اند، توسط وزرای کشور و بهداشت و درمان اعلام کرد که عملیات نجات پایان یافته است. واقعیت اما این بود که تا آن ساعات رژیم کمترین اقدامی برای زلزله‌زدگان انجام نداده بود، زلزله‌ای که به سه شهر و صدها روستا آسیب جدی زده بود و در میان آن‌ها ده‌ها روستا ۱۰۰ درصد تخریب شده بودند.

اعلام این خبر فقط به این دلیل بود که مانع سرازیر شدن مردم به ویژه از شهرهای آذربایجان برای کمک به زلزله‌زدگان شوند، و مردم زلزله زده تنها و با دست‌های خالی در تلاش برای یافتن عزیزان خود در میان آوارها بودند. هنگامی نیز که رژیم با حضور مردم برای کمک به زلزله‌زدگان روبرو شد، سپاه پاسداران وارد عمل شد و کنترل تمامی امور مناطق زلزله‌زده را در دست گرفت. حتی "جمعیت هلال احمر" نیز که تا آن موقع مسوولیت رساندن کمک‌های دولتی را برعهده داشت، مجبور به کار کردن زیر نظر سپاه شد. حسن قدمی رییس سازمان مدیریت بحران کشور روز چهارشنبه ۲۵ مرداد در همین رابطه با بی‌شرمی تمام علت جمع‌آوری کمک‌های مردمی (بخوان مصادره آن‌ها) توسط سپاه را جلوگیری از حیف و میل و توزیع درست کمک‌ها اعلام نمود.

حالا و در اثر فشار افکار عمومی، سران رژیم از خامنه‌ای گرفته تا لاریجانی و دیگر شکمپاره‌های حکومتی یکی پس از دیگری بازدید از مناطق زلزله‌زده و انداختن عکس‌های یادگاری مشغول شده بودند، تا خود را در میان افکار عمومی تبرئه کنند. اما این نمایش مضحک که با وعده‌های مضحک‌تری همچون حل مشکل مسکن تا ۴۵ روز همراه شده بود، نمی‌توانست در صفحه ۸

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایند.

آلمان
K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بروی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://66.116.153.207/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره های پیام‌گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

0031649953423

در اروپا

00982184693922

در ایران- تهران

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 628 August 2012

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی